

# ایهام در دیوان سلمان ساوجی<sup>(۱)</sup>

مرتضی ذکایی ساوجی



همیشه باید با مناسبات لفظی یا معنوی یا حالی همراه باشد. یعنی لوازم لفظی یا قرائن معنوی یا مناسبت کلی و ایجاب روح کلی اشعار، ذهن خواننده را به مفاهیم تازه‌تر و معانی جدیدتر منتقل می‌سازند و چنان نیست که هر کسی بر حسب فکر و ذوق و خواهش دل لفظ یا عبارتی را موهوم به معانی دیگر بداند و مفهوم تازه‌ای برای شعر بترشد. یعنی تا براهین لفظی و معنوی و مناسبات قبلی و بعدی مؤید ایهامی برای کلمه یا ترکیب یا عبارت و مضمون نباشد، نمی‌توان آن ایهام را از طرف شاعر و از هنرهای او محسوب داشت و ممکن است از نوع اوهام و تخیلات شخصی خواننده باشد.<sup>(۱۵)</sup>

با این تعاریف، در ادامه این مقاله به ذکر شواهدی از ایهام در اشاره سلمان ساوجی خواهیم پرداخت. شاید این مختصر بتواند دریچه‌ای دیگر بر روی مشتاقان شعر سلمان بگشاید و علاقمندان به ادب پارسی را خوش آید.

روش نگارنده در این مقاله به این شکل بوده که کلمات ایهام‌دار را در هر بیت عنوان مدخل‌ها قرار داده و در زیر هر مدخل بیت و یا ابیات ایهام‌دار را آورده و فقط به معنی کلمات ایهامی اشاره کرده است. به خاطر رعایت ترتیب الفبایی مدخل‌ها می‌توان این مختصر را «فرهنگ ایهام در دیوان سلمان ساوجی، هم نام داد.

فرهنگ ایهام در دیوان سلمان ساوجی  
آب:

روی تو آب چشمه خورشید می‌برد  
لعلت به خنده پسرده بساقوت می‌درد.  
(دیوان، ص ۱۵۲)

ایهام در علم بدیع. رشیدالدین وطواط (م. ۵۷۳ق) درباره معنی لغوی و اصطلاحی ایهام چنین می‌آورد: «پارسی ایهام بگمان افکندن باشد و این صنعت را تخییل نیز می‌خوانند و چنان بود که دبیر یا شاعر در نثر یا در نظم الفاظی بکار برد که آن لفظ را دو معنی باشد یکی قریب و دیگر غریب و چون سامع آن الفاظ بشنود، حالی خاطرش بمعنی قریب رود و مراد از آن لفظ خود معنی غریب بود.»<sup>(۱۲)</sup> شمس قیس رازی در اوایل قرن هفتم هجری در «المعجم» درباره ایهام نوشته «این صنعت چنان بود که لفظی ذومعین بکار رود.»<sup>(۱۳)</sup> در «جواهر البلاغه» نیز چنین آمده است: «هی ان یذکر المتکلم لفظاً مفرداً له معینان احدهما قریب غیر مقصود و دلالة اللفظ علیه ظاهر، و الآخر بعید مقصود و دلالة اللفظ علیه خفیه»<sup>(۱۴)</sup>

الفتی ساوجی (م. ۱۰۲۸ ه. ق) نیز در «ریاض

الصنایع قطبشاهی» نوشته: «ایهام در لغت به گمان افکندن بود و در اصطلاح عبارت است از لفظی که

دو معنی دهد مثل این بیت و این را توریه نیز می‌گویند.

و صف ایهام بسی خطا می‌گو  
زلف او هست مشک بسی آهو»<sup>(۱۴)</sup>

اقسام ایهام بمناسبت عدم ذکر ملایمات و مناسبات معنی قریب و بعید یا ذکر ملایمات معنی قریب یا بعید، یا وقوع ایهام به قرینه لفظی ماقبل یا بعد کلمه ایهامی بر چهار قسم است: «ایهام مجرده»، «ایهام مرشحه»، «ایهام مبینه» و «ایهام مهیأة» ما اکنون قصد تشریح انواع مذکور و موارد اختلاف آنها را نداریم، اما نکته اصلی که درباره درک ایهام باید متذکر شد این است که «درک ایهام

ملك الشعرا خواجه جمال‌الدین سلمان فرزند خواجه علاء‌الدین محمد معروف به سلمان ساوجی از بزرگترین شعرای قرن هشتم هجری است که به اقرب احتمالات در سال ۷۰۹ هجری در ساوه زاده شده است.<sup>(۲)</sup> وی در ردیف قصیده‌سرایان طراز اول ادب پارسی و آخرین قصیده‌سرای بزرگ قبل از دوره بازگشت بشمار می‌آید و در غزل نیز از جایگاهی رفیع برخوردار است.<sup>(۳)</sup> سلمان در اشعارش به کمال‌الدین اصفهانی، فردوسی، نظامی،<sup>(۴)</sup> منوچهری، عنصری،<sup>(۵)</sup> سنایی،<sup>(۶)</sup> خیام، انوری،<sup>(۷)</sup> مولوی،<sup>(۸)</sup> ظهیر فاریابی،<sup>(۹)</sup> خواجوی کرمانی، حافظ شیرازی<sup>(۱۰)</sup> و سید ذوالفقار شروانی نظر داشته است و گاهی شعری نیز از ایشان را تضمین کرده یا در استقبال و اقتضای شعر آنها غزل یا قصیده‌ای ساخته است.

دیوان اشعار سلمان مملو از صنایع مختلف بدیعی است، اما در این مقاله تنها درباره «ایهام» در اشعار او سخن خواهد رفت.

«ایهام» از صنایع معروف بدیعی است و بر استواری لفظ و تو در تو آفرینی معنی اطلاق می‌گردد که احتمالاً بوسیله کمال‌الدین اسمعیل اصفهانی در شعر فارسی بنا نهاده شده و بوسیله سه تن از شعرای قرن هشتم یعنی خواجو، سلمان و حافظ به کمال رسیده است.<sup>(۱۱)</sup>

غزلیات و قصاید سلمان مملو از ایهام‌های شاعرانه و استادانه‌ای است که شعر او را به دریای موج و ناپیدایی مانند کرده که در هر بار غواصی در این دریا گهرهای نو و با ارزشی نصیب یابنده می‌شود؛ بطور کلی ایهام به شعر سلمان وسعت چند برابر بخشیده است.

کلمه آب در بیت بالا در معنی مجازی آن یعنی روشنایی، نور و پرتو، همچنین به معنی آبرو، اعتبار و حیثیت نیز ایهام دارد.

بس کن ای دیده به یکبار مویز آب مرا که خیال رخ او را همه بر ما گذر است. (دیوان، ص ۴۰۷)

آب در این بیت مجازاً بمعنی اشک و همچنین به معنی آبرو و اعتبار نیز ایهام دارد. آب از جوی بردن:

سهی سرو من تاز چشمم برفت به یکبارگسی آبم از جو ببرد (دیوان، ص ۸۵)

ترکیب «آب از جوی بردن» در مصراع دوم به معنی «رفتن آبرو و عزت و خفیف شدن و رفتن دولت باشد». (برهان قاطع، ج ۱، ص ۵-۶) و «آبم از جو ببرد» در معنای ایهامی یعنی اشک من جاری شد.

آب بر جگر نداشتن: جود دستت بحر را نگذاشت آبی بر جگر بحر را کی با وجود جود دستت بود آب (دیوان، ص ۳۸۶)

«آب بر جگر نداشتن» در مصراع اول یعنی مفلس و بی چیز است و هم به خشکی دریا ایهام دارد. آب در مصراع دوم هم به معنای مایع حیات و هم عزت و آبرو و دولت باشد.

اهو: ز بند حرص بر آهو چه تازی نفس را چون سگ به صحرای قناعت رو که بی اهوست آن صحرا، (دیوان، ص ۳۴۲)

آهو در مصراع دوم هم به معنای عیب و پلیدی و هم به نام حیوان ایهام دارد. همچنین کلمه بند در مصراع اول هم به معنی زنجیره و رشته و هم به معنای زندان ایهام دارد.

احیاء: عقل از روش رای تو آموخته قانون روح از اثر لطف تو آندوخته احیا (دیوان، ص ۳۴۹)

احیاء به معنی زنده کردن و زنده داشتن و به تناسب «قانون» به کتاب «احیاء الدین» امام محمد غزالی (م: ۵۰۵ ق) ایهام دارد چنانکه در بیت زیر به هر دو تصریح کرده است:

نجات از رحمت حق جو نه از احیاء غزالی شفا زو دان نه از قانون و طب بوعلی سینا (دیوان، ص ۳۴۴)

از آن رو: شب فراق چو زلفت اگرچه تاریک است امیدوارم از آن رو که صبح نزدیک است. (دیوان، ص ۴۴)

«از آن رو» در مصراع دوم، هم به معنی «از آن رخسار» و هم به معنای زیرا ایهام دارد. باب:

در حق باب شما آمد علی بابها هر کجا فصلی در این باب است در باب شماست (دیوان، ص ۴۲۵)

این بیت از قصیده زیبای سلمان در زثای حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) است که با مطلع زیر شروع می‌گردد: خاک و خون آغشته لب تشنگان کربلاست آخر ای چشم بلا بین جوی خونبایت کجاست

باب در معنای فصل، بخش و به معنای پدر و بابا ایهام دارد. در ضمن این بیت به حدیث مشهور نبوی: «انا مدینه العلم و علی بابها» (جامع الصغیر، سیوطی، ص ۱۰۷) تلمیح دارد. بازی:

هر مختصر چه دانند آیین عشقبازی کی در هوا مگس را باشند مجال بازی (دیوان، ص ۲۷۷)

کلمه بازی در مصراع دوم یکی با یاء مصدر به معنای بازی کردن و مناسب کلمه عشقبازی است و دیگر با یاء نسبت منسوب به باز که پرنده معروفی است از مرغان شکاری و مناسب کلمه مگس.

مثال از سعدی: به راستی که نه همبازی تو بودم تو شوخ دیده مگس بین که می کند بازی بچشم:

خواهشت آب است و ما می آوریم اینک بچشم خاکسار آنکس که با دریا به آبش ماجراست (دیوان، ص ۴۲۵)

بچشم یعنی بوسیله چشم، با چشم، آب در این مصراع مجاز از اشک است. در مفهوم دیگر بچشم بمعنی اطاعت بردن و فرمانبری ایهام دارد.

بحر: صاحب بحر مدیخ تو نه بحرست کزان کشتی طبع رهی را ره بیرون شدن است. (دیوان، ص ۴۲۹)

بحر در این بیت معنی دریا و هم به قرینه کلمات «مدیخ» و «طبع» به محور عروضی ایهام دارد.

بو: تا کی بیوی عنبرین زنجیر زلف سرکشت آشفته پیویم دربدر دیوانه گرم کویکو (دیوان، ص ۲۶۵)

«بو» هم به معنای شمیم و رایحه و هم به معنای آرزو و طمع. سلمان نیز مانند حافظ با کلمه بو ایهام ساخته و در دیوانش بارها بکار برده است.

مثال از حافظ: بسوی زلف و رخست می‌روند و می‌آیند صبا بغالیه سایی و گل بجلوه‌گری بیت:

بیت من گر نه بملح تو بود باد خراب بیت کمان نبود ملح تو بیت حزنست (دیوان، ص ۴۳۰)

کلمه بیت در مصراع اول یعنی سطری از شعر و نیز به قرینه (بیت حزن = بیت اللاحزان) به معنی خانه ایهام دارد و یا

یافت هر بیت جدیدش حرمت بیت الحرم خاصه آن بیته که مبنی بر دعای پادشاست (دیوان، ص ۴۵۰)

بیفتاد: آن چنان آتش عشق تو خوش آمد دل را که بیفتاد به یکبارگی از چشمم آب (دیوان، ص ۱۷)

«بیفتاد» در مصراع دوم هم به معنای «قطع شد» و هم به معنای «جاری شد».

پرده: مطرب مجلس بساز پرده ابریشمت تا همه بر هم زسیم بنیه پشمینه پوش (دیوان، ص ۲۰۰)

کلمه پرده در این بیت هم به معنای پرده موسیقی و هم به معنای حجاب بکار رفته است. مثال از حافظ:

چنگ در پرده همین می‌دهدت بند ولسی وعظمت آنگه دهد سود که قابل باشی تاب:

ندارم تاب سودای کمند زلف مه رویان ولی اکنون چه تدبیر است چون افتاده بر گردن (دیوان، ص ۲۴۶)

تاب در این بیت علاوه بر معنای «تاب گیسو» و زلف تابدار به معنی توان و طاقت هم بکار رفته است.

جمعیت: آینه صفات خدایسی و خلق را جمعیتی که روی نمود از صفای توست (دیوان، ص ۲۱)

کلمه جمعیت در مصراع دوم به معنای «انبوه خلق» و نیز به قرینه کلمه «صفا» به معنای خاطر جمع و اطمینان خاطر نیز ایهام دارد.

چنگ: گرچه چو شمعت بکشد یار ازو روی متاب ور چو چنگت بزنند دوست ز دستش مخروش (دیوان، ص ۱۹۹)

«چنگ» در مصراع دوم به معنای آلتی از اسباب موسیقی و نیز به تناسب «دست» به معنای پنجه و ناخن باشد.

چین: زلف زره‌پوش آن زنگی گلگون سوار لشگری از چین کشید مملکت جان گرفت (دیوان، ص ۴۳۳)

چین در این بیت علاوه بر معنای «شکن زلف» به قرینه ذکر «مملکت» و لشکرکشی به کشور چین ایهام دارد.

حال: چه گویم ای که می‌پرسی ز حال و روزگار من که ماضی رفت و حال این است و مستقبل نمی‌دانم (دیوان، ص ۳۳۸)

«حال» در این بیت هم به معنای «حالت»، «وضع» «چگونگی» و هم به معنای زمان حال در مقابل ماضی و مستقبل.

حلقه: شد حلقه زنان آه دلم بر در گسردون آه از تو برین دل در رحمت نگشایی (دیوان، ص ۲۹۱)

حلقه بر در زدن یعنی حلقه در را بصداء درآوردن. هم چنین ایهاماً بمعنای گرداگرد کسی، چیزی یا کسی را گرفتن و دور او را حلقه زدن.

خواندن: گویی چو نامه سلمان می‌پیچد از فراق در خویشتن چه باشد باری گرش بخوانی (دیوان، ص ۳۰۲)

«بخوانی» در مصراع دوم از مصدر خواندن هم به معنای خواندن نامه و غیر آن و هم به معنای دعوت کردن ایهام دارد.

دم: نکته با عاشقان در زیر لب فرموده‌ای عالم اموات را در یکدم احیاء کرده‌ای (دیوان، ص ۲۷۰)

کتابخانه

کلمه دم در مصراع دوم به معنای لحظه و آن، و همچنین به معنای نفس نیز ایهام دارد.

دم:  
باد بر بوی نسیم زلف سنبل درختن  
نافه را چندان دهد، دم تا جگر پر خون کند  
(دیوان، ص ۹۴)

دم در این بیت علاوه بر معنای «نفس» به دم عربی به معنای خون نیز ایهام دارد.

دم زدن:  
ز مهرش صبح می زد دم مرا شد صدق او روشن  
که صدق اندرونی را توان دانست از سیما  
(دیوان، ص ۳۸۴)  
«دم زدن» در مصراع اول علاوه بر معنی «طلوع کردن» به «لاف زدن و دعوی کردن» نیز ایهام دارد.

به دور گرداندن شراب توسط ساقی ایهام دارد و یا حاصلی زین دور غم فرجام نیست در جهان دوری چو دور جام نیست.

(دیوان، ص ۷۲)

دوش:

قصه حال پریشان من امشب ز غمت  
بدرازی سر زلف تو بگذشت ز دوش

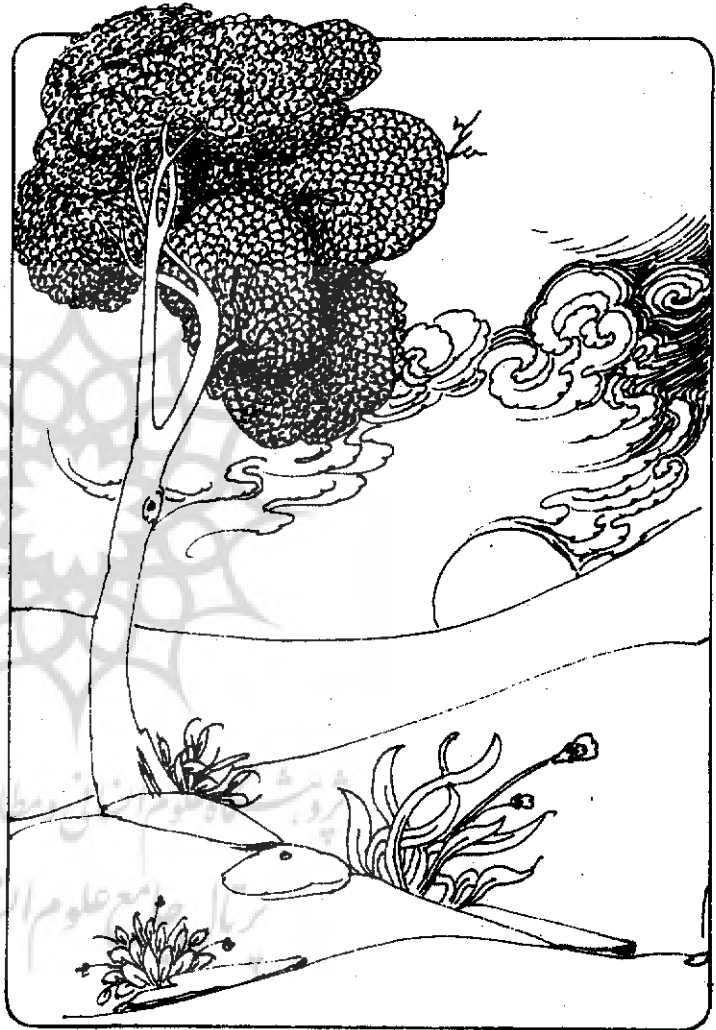
(دیوان، ص ۱۹۹)

دوش در مصراع دوم علاوه بر معنای «شب گذشته» و «دیشب» به قرینه زلف و دراز به شانه و کتف نیز ایهام دارد.

رخ:

سلمان رخس بیازی شهمات کرده عقلت  
باری نگر که دارت باز این حریف ساده

(دیوان، ص ۲۷۳)



همچنین در کلمه مهر نیز ایهام وجود دارد.  
دو تا:

چرخ نه تو سر بسویدن پایت دارد  
پشت چون موی سر زلفت از آنروی دوتاست  
(دیوان، ص ۴۴۶)

«دو تا» در مصراع دوم به معنای «خمیده و خم شده» صفت برای پشت همچنین زلف دو تا یعنی زلفین، دو رشته زلف، زلف دو تو.

دور:

نقشی است هر ساعت ز نو این دور لعبت باز را  
ای لعبت ساقی بسیار آن جام جسم پرداز را  
(دیوان، ص ۳۰)

کلمه دور در مصراع اول یعنی روزگار و «دور لعبت باز» استعاره «مکتبه» است. در معنای ایهامی

مثال از حافظ:

از آن دمی که ز چشمم بر رفت رود عزیز  
کنار دیده من همچو رود جیحون است.  
سرنهادن:

آوازه جمالت تا در جهان افتاده  
خلقی به جستجویت سر در جهان نهاده  
(دیوان، ص ۲۷۲)

سر نهادن در مصراع دوم به معنی جستجو کردن، رفتن، طی کردن و نیز به معنی سر در کف نهادن و فدا شدن ایهام دارد.

سرو روان:

ای سرو روان بر طرف ما گذری کن  
تا جان همه بر پای تو ریزیم روانی  
(دیوان، ص ۲۷۸)

سرو روان استعاره مصرحه از معشوق و موهب است به معنای زیر:

۱- «معشوق» به سرو تشبیه شده، منتها نه سروی که بر طرف جویبار ساکن باشد، بلکه سرو روان و خرامنده.

۲- «روان» به معنی روح، یعنی شاعر معشوق را مایه امید روح خود می نامد.

۳- «روان» به معنی ناپایدار و گذرنده و رونده.  
مثال از حافظ:

منت سدره و طویسی ز پی سایه مکش  
که چو خوش بنگری ای سرو روان این همه نیست

سلمان:

نسبت من با شما تنها بدین ایات نیست  
مصطفی فرمود سلمان هم ز اهل بیت ماست  
(دیوان، ص ۴۲۶)

سلمان در این بیت ضمن اینکه نام خود را به

عنوان تخلص شعری بکار برده است، به حدیث نبوی «سلمان منا اهل البیت» تلمیح کرده که پیامبر اکرم (ص) درباره سلمان فارسی صحابی ایراد کرده است. و یا

حق علمی است که در حب محمد امروز  
صدق سلمان نه کم از صدق او یس قرنست  
(دیوان، ص ۴۳۰)

در این بیت نیز «کلمه سلمان» علاوه بر نامه خود شاعر به سلمان فارسی صحابی نیز ایهام دارد.

سهم:

گو تیر بلا بار که من سهم ندارم  
تیری که زنت دوست بود سهم سعادت  
(دیوان، ص ۲۵)

سهم در این بیت را می توان به چهار نوع معنی کرد: ۱- به معنی ترس و بیم ۲- بمعنی سپر و جوشن ۳- در عربی تیر پیکان دار را گویند ۴- بمعنای قسمت و روزی. مثال دیگر:

تن زمین همه در آهن است غرق که چرخ  
سهم بمعنی می کند از قوس پرتاب  
(دیوان، ص ۳۵۹)

شرح

شهنشاهی که در تشریح اعضای بداندیشان  
بشرح گوهر پاکش زبان تیغ شد گویند  
(دیوان، ص ۳۸۳)

شرح در مصراع دوم علاوه بر معنای بیان و توضیح به پاره پاره کردن که در علم تشریح بکار می رود ایهام دارد.

رخ به معنای رو و چهره و به قرینه «شهمات» به رخ شطرنج ایهام دارد.

رود:

یا رود و چنگ و رود زن تا چند سازم ساقیا  
آبی ندارد رود او آبیش باز آور بجو  
(دیوان، ص ۲۶۷)

کلمه رود در مصراع دوم هم به معنای «یکی از آلات موسیقی» و هم به معنای رودخانه ایهام دارد.

رود:

بر لب رود علی تا آب دلجوی فرات  
بسته شد زانروز باز افتاده آبی از چشمهاست  
(دیوان، ص ۳۲۵)

رود در این بیت بمعنی فرزند است (برهان قاطع، ج ۲، ص ۹۶۹) و هم به قرینه آب فرات به معنی رودخانه نیز ایهام دارد.

گشت :

نه تنها من بسودای سر زلفت گرفتارم  
که زلفت را بهر شستی چو سلمان است پنجاهی  
(دیوان، ص ۲۸۷)

کلمه شست علاوه بر معنی عدد شست که عربی  
ستین گویند و معرب آن شصت باشد، (برهان  
۱۲۶۵/۲)

به معنی حلقه زلف و حلقه گیسو و رسن و کمند  
نیز ایهام دارد.

شور:

من شور تو دارم که لبانت نمکین است  
دارند بسی حق نمک بر جگر ریش  
(دیوان، ص ۱۹۵)

کلمه شور در مصراع اول به معنای «شوق و  
اشتیاق» و به معنای نمک نیز ایهام دارد.

شیرین:

از پی خسرو گل بلبل شیرین گفتار  
نغمه بناریند و صورت نکیسا آورد  
(دیوان، ص ۲۵۸)

کلمه شیرین در مصراع اول به معنای مزه شیرین  
در برابر تلخ، علاوه بر آن به تناسب کلمه خسرو  
نام معشوقه خسرو و فرهاد نیز هست.

صبر:

بیمار غمت را بجز از صبر دوا نیست  
صبر است دواي من و دردا که مرا نیست  
(دیوان، ص ۵۷)

صبر در این بیت در دو معنی به کار رفته است،  
یکی به معنای بردباری و صبوری و دوم داروی تلخ  
که در پزشکی به کار آید. مثال:

علاج علت من می کند به شربت صبر  
لبت که چاشنی خند کرده از قند است.  
(دیوان، ص ۳۷)

صفا:

چو رسی بکعبه وصل او بکنی بمقام وز گرد ره  
ز پی دها نفسی زنی ز سر صفا گذاری کنی  
(دیوان، ص ۲۷۴)

صفا علاوه بر معنی پیکرنگی و خلوص به صفا که  
صخره ایست بلند در دامنه کوه ابوقبیس در مکه و  
سمی بین صفا و مروه که از اعمال حج است ایهام  
دارد.

عکس:

کار بر عکس فتاد آینه و لیلی را  
آینه لیلی و لیلین همگی مجنون شد  
(دیوان، ص ۱۰۱)

عکس در این بیت هم به معنی واژگونی و  
معکوس شدن کار و نیز به تناسب بیت قبل آن که  
دارای آینه می باشد به معنی تصویر ایهام دارد.

عهد:

به عهد حسن ما کم جوشان حسن عهد از ما  
بر و بلبل چه می جوئی ز گل بوی وفاداری  
(دیوان، ص ۲۷۹)

عهد در مصراع اول علاوه بر معنی عهد و پیمان  
به معنی روزگار نیز ایهام دارد.

عین:

چشم سرمست تو را عین بلا می بینم  
لیکن ابروی تو چیز است که بالای بلاست  
(دیوان، ص ۲۴۳)

عین در مصراع اول به معنای مثل و شبیه و نیز به  
معنای چشمه نیز ایهام دارد.

غیبت:

غیبتی کردند بدگویان بیاطن زین جهت  
یک دو روزی کرد از و سلمان بظاهر غیبتی  
(دیوان، ص ۲۹۸)

غیبت در مصراع دوم هم به معنای در غیاب کسی  
حرف زدن که در قرآن کریم نهی شده است:  
ولا یفتب بعضکم بعضا (سوره حجرات، آیه ۲۹)

و هم بمعنی غایب شدن و حضور نیافتن.

فصل:

بهار شرح جمال تو داده در یک فصل  
بهشت ذکر جمیل تو کرده در هر باب  
(دیوان، ص ۳۹۷)

فصل به معنی بخش، قسمت و باب و نیز به  
معنی سه ماه از سال ایهام دارد به تناسب کلمه  
بهار.

قربان:

عید اضحی روز رویش خون که آن شمس ضحاست  
عالمی زان رو چو من قربان روز عید ماست  
(دیوان، ص ۲۴۷)

قربان در مصراع دوم علاوه بر معنای قربانی  
(=ذبیح) به روز عرفه و عید قربان هم ایهام دارد.

☆ غزلیات و قصاید سلمان مملو  
از ایهامهای شاعرانه و استادانه ای  
است که شعر او را به دریای موج  
و ناپیدایی مانند کرده است.

☆ تکرار بعضی از ابیات میر  
سید علی همدانی در «رساله  
همدانیه» نشانگر آن است که شعر  
سلمان ساوجی در زمان حیاتش  
مشهور بوده است.

قلب:

مستان دل اغیار چه لازم که در این عهد  
هر جای که قلب است به بازار تو باشد  
(دیوان، ص ۱۰۲)

قلب در مصراع دوم به معنای دل و به قرینه «بازار»  
به معنای سیم و زر اندوده و نقلی و یا خالص  
ایهام دارد. مثال:

ما دل ناسره داریم بازار غمت  
درم قلب نمانم برود یا نرود  
(دیوان، ص ۱۷۰)

کی:

خامند کسانی که بداغت نرسیدند  
من سوخته آنکه بمن کسی رسد آن کسی  
(دیوان، ص ۲۹۴)

دومین «کی» در این بیت علاوه بر معنی چه زمان  
و چه وقت «قرینه» بیت بعدی به پادشاهان کیانی  
ایهام دارد.

ساقی به سفال کهنم جام جم آور  
مطلوب سکندر بدهم در قدح کسی  
(دیوان، ص ۲۹۴)

و مثال از حافظ:

بده جام می و از جام مکن یاد  
که می داند که جام کی بود و کی کی  
کیش:

عشق تو کیش من و طاعت شاهم  
مؤمن آنست که اقرار بدینها آورد  
(دیوان، ص ۴۵۹)

کیش در این بیت علاوه بر معنی دین و آیین به  
«کیش» در بازی شطرنج ایهام دارد.

کیش و قربان:

چشم کافر کیش او پیوسته می دارد به زه  
در کمین جان کمائی را که دل قربان اوست  
(دیوان، ص ۴۲۹)

کلمات کیش و قربان به عنوان یک زوج ایهام دار  
در ادب پارسی زیاد بکار رفته است، علامه قزوینی  
نوشته که «کیش به معنی تیردان است و قربان به  
ضم اول و کسر آن، کمان دان داست، یعنی غلافی  
که کمان را در آن جای دهند» (۱۷)

همچون  
دیر شد تا رسم قربان کیش ماست  
بدل جان کار دل بی خویش ماست  
(نزاری فهستانی)

نکنم ترکش اگر زانک به تیرم بزند  
خنک آن صید که قربان جفا کیشانت  
(خواجوی کرمانی)

کیش او بگرفته قربان گشته ام  
تساننداری که ترکش کرده ام  
(عبیدزاکانی)

در همه این ابیات کلمه کیش به معنی آیین و  
قربان به معنی قربانی (=ذبیح) به معنی کمان و  
کمان دان پهلوانان نیز ایهام دارد.

گنج روان:

گنجی است روان جام می و تو به طلسمش  
برداشتنم آن گنج و طلسمش بشکنم  
(دیوان، ص ۲۳۰)

گنج روان در مصراع اول موهوم به معنای زیر  
است:

۱- جام می به گنجی تشبیه شده که طلسم شده  
و توبه طلسم آن بوده است. ۲- روان به معنی  
روح. به این اعتبار شاعر جام می را گنج روح و  
روان خود می نامد. ۳- گاهی گنج روان به گنج  
قارون نیز ایهام دارد. (۲۰) مثال از حافظ

گنج قارون که فرو می شود از قهر هنوز  
خوانده باشی که هم از غیرت درویشانت.  
گوش:

جوشش می مدعی دید به پیچید سر  
زاری چنگش بگوش آمد و بگرفت گوش  
(دیوان، ص ۱۹۹)

گوش بگرفت در مصراع دوم یکی به معنای گوش  
سپرد و شنید و دیگر یعنی گوش چنگ را گرفت  
(گوش چنگ = مهره تنظیم چنگ)

مردم:

بس که بارید از هوا باران محنت بر سرم  
مردم چشم مرا در خانه آب افتاده است  
(دیوان، ص ۵۱)

در کلمه مردم در مصراع دوم ایهام زیبایی نهفته  
است. مردم هم به معنای نوع انسان و آدمی و  
یکی هم به معنی مردمک چشم که انسان عین  
گویند. یک معنی مصراع این است که چشم من

اشکبار است و معنی دیگر آن اینکه خانه مردم ساکن چشم من را آب برده و ویران کرده است. مثالهای دیگر:

از خون دلم دیده چنان گشت که مردم زین گوشه بدان گوشه تردد به شنا کرد (دیوان، ص ۲۸۸)

گر بدین شیوه کند چشم تو مردم را مست نتوان گشت که در دور تو هشیاری هست (دیوان، ص ۳۰)

چشم عیارش بقصد خواب هر شب تا سحر در کمین مردم چشمست و مردم غافل است (دیوان، ص ۵۹)

مرکب:

چو اجزای وجود ما مرکب شد بسودایت چه غم گر چون قلم گیرند مردم در زبان ما را (دیوان، ص ۴)

مرکب در مصراع اول به معنی ترکیب یا اختلاط چند چیز. همچنین به تناسب کلمه «قلم» به معنای جوهر و مرکب که با آن نویسند نیز ایهام دارد.

مشتري:

کیوان ز هفتمین فلک آواز داد و گشت ای مشتری بخر که بهای موافق است. (دیوان، ص ۲۲۱)

مشتري در مصراع دوم به معنای خریدار و بقرینه کلمه «کیوان» به سیاره مشتری نیز ایهام دارد. مثال دیگر:

ماه به مهر می خرد يك سر مو ز زلف تو آنکه به حلقه هاش در هست هزار مشتری (دیوان، ص ۶۲۲)

شعر:

در مشعر زلف تو حرم روح قدس را در موقوف کوی تو مقام اهل صفا را (دیوان، ص ۳۶۶)

شعر نام محلی است که چون حاجیان از عرفات بازگردند شب را در آنجا بمانند، همچنین به قرینه کلمه زلف به «شعر» یعنی مو ایهام دارد.

مقام:

عشاق را مقامی عالی است اندرین ره مطرب مخالفان بنمای از آن مقامی (دیوان، ص ۲۹۵)

مقام در مصراع دوم به معنای اقامت و آرام کردن بجایی و جای ایستادن و نیز به مقامات چهارگانه موسیقی (راست، عراق، زیرافکند، اصفهان) ایهام دارد.

مهر:

تا نخواند خطبه بلبل در زمان عدل او برنردار باد صبح از غنچه مهر دختری (دیوان، ص ۶۱۳)

مهر در مصراع دوم هم به معنای کابین که بر دختران بندند و هم به معنای مهر (= نشان) و هم به معنای مهر (= محبت و عشق ورزیدن) ایهام دارد: و همچنین:

زهی لطافت آن قطره که مهری یافت ربهوده گشت وز تر دامنی خوبش برست (دیوان، ص ۷۲)

میان:

کنار از ما چه می جویی میان بگشا دمی بنشین با قبالت مگر کاری بیاید زان میان ما را (دیوان، ص ۴)

«میان» در مصراع دوم علاوه بر معنی «کمر» به مفهوم «از آن بین» نیز ایهام دارد و همچنین است: باریک تر ز مسو کسرت را دقیقه ای ناگاه در دل آمد و اسمش میان نهاد (دیوان، ص ۲۶۹)

مثال از حافظ:

میان او که خدا آفریده است از هیچ دقیقه ایست که هیچ آفریده نگشاده است. نجات:

نجات از رحمت حق جو نه از احیاء غزالی شفا زودان نه از قانون و طب بوعلی سینا (دیوان، ص ۳۲۲)

نجات در مصراع اول علاوه بر معنی رهایی به کتاب نجات بوعلی سینا نیز ایهام دارد.

نزدیک:

به خفتگان خبیری می دهد خروش خروس ز هاتقی دگر است این خطاب نزدیک است. (دیوان، ص ۲۲)

نزدیک در مصراع دوم به معنی قریب و هم به معنی نه از دیک: یعنی نه از خروس. دیک در عربی به معنای خروس است. (۲۱) ملاحظه می شود که سلمان در این بیت در ساختن ایهام به تکلف افتاده است.

نسخ:

با خط نسخش که آن نشئه یاقوت اوست خال سیه شد غبار رونق ریحان شکست (دیوان، ص ۴۵۰)

خط نسخ به معنای خط کتابت، اضافه بیانی است و به قرینه «شکست» به خط بطلان نیز ایهام دارد.

فی:

فلک چو کلک تو را دید گفت نیشکر است زمانه گفت نی نیست ابر نیسانست (دیوان، ص ۲۵۷)

کلمه فی در مصراع دوم علاوه بر معنی نیشکر به معنی «نه» (حرف نفی) نیز ایهام دارد.

وجه:

وجهی که بدان وجه توان زیست ندارم جز روی تو آن نیز ز ما باز گرفتی (دیوان، ص ۲۸۸)

وجه در مصراع اول علاوه بر معنی پول نقد و بها به معنی شکل، رو و چهره نیز ایهام دارد.

هزار:

هزار دیده چو پروانه بر جمال تو عاشق غلام دولت آنم که شمع مجلس او بی (دیوان، ص ۳۱۱)

هزار در مصراع اول به معنی عدد هزار (الف عربی) و به قرینه کلمه پروانه به «هزار» به معنی بلبل نیز ایهام دارد و مثال دیگر:

صد هزاران بلبل خوشگوست در باغ وجود گر نباشد چون تو ای سلمان هزار گو مباش (دیوان، ص ۲۰۰)

همدان:

فراق بر دل نادان چو کلاه برگی نیست ولیک بر همدان هم چو کوه السوند است. همدان به معنی فهیم، دانسا و همه چیز دان، نیز به مناسبت کوه الوند به شهر همدان نیز ایهام دارد.

این بیت در «رساله همدانیه» مورد استناد میر سید

علی همدانی (م. ۷۸۶ ق) قرار گرفته است. (۲۲) و این خود نشانگر آن است که شعر سلمان در همان زمان حیانتش مشهور بوده است.

هوا:

ز باغ او اگر بویی دمساخت نازه گرداند هوای باغ نگذارد که در کاشانه بنشین (دیوان، ص ۲۸۱)

هوای باغ هم به معنای هوس باغ و هم به معنی آب و هوای باغ ایهام دارد و مثال دیگر:

در هوای گل رخسار تو ای گلشن صبح ای بارخ که در این باغ به خون گلگون شد (دیوان، ص ۱۰۱)

یازا:

خنک باد سحرگاهی که در کوی تو گه گاهش مجال خاکبوسی هست و ما را نیست یازا (دیوان، ص ۷)

یازا در مصراع دوم هم به معنای توان، توانایی و طاقت و هم به معنای «ای یازا» ایهام دارد.

بی نوبت

۱- دیوان سلمان ساوجی، با مقدمه دکتر تقی تفضلی، باهتام منصورمشفق، تهران، صفی علیشاه، ۱۳۶۷، از این پس کلیه ارجاعات به دیوان سلمان در متن مقاله به همین چاپ و نشانی خواهد بود.

۲- تتبع وانتقاد احوال و آثار سلمان ساوجی، رشید یاسمی، تهران، ۱۳۰۷

۳- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح الله صفا، ج ۳، تهران، فردوسی، ۱۳۶۲، ص ۱۰۱۳ و همچنین شعر العجم، علامه شبلی نعمانی، سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، ج ۲، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۸، ص ۱۵۶

۴- نظامی گنجوی و سلمان ساوجی، دکتر مرتضی دکایی ساوجی، ج ۱، مندرج در مجموعه مقالات کنگره بین المللی نهمین سده تولد حکیم نظامی گنجوی، به اهتمام و ویرایش دکتر منصور ثروت، دانشگاه تبریز، ۱۳۷۲، صص ۶۰۵-۶۱۲

۵- دیوان سلمان ساوجی، ص ۶۲۰

۶- همان، صص ۳۸۱ و ۳۲۲

۷- همان، صص ۵۲۰، ۶۲۰

۸- مقایسه سلمان ساوجی و مولانا جلال الدین رومی، سید حسن سادات ناصری، ج ۳، حواشی آشنکده آذر، صص ۱۱۲۵-۱۱۲۶

۹- دیوان سلمان ساوجی، ص ۴۶۲

۱۰- سلمان ساوجی و حافظ شیرازی، علیرضا دکارتی فراگزولو، مندرج در حافظیات، همدان، مسلم، ۱۳۷۰، صص ۷۷-۹۸

۱۱- حافظ نامه، بهاءالدین خرمشاهی، ج ۱، علمی و فرهنگی سروش، تهران، ۱۳۶۸، ص ۷۹

۱۲- حدائق السحر فی دقائق الشعر، تألیف رشیدالدین محمد عمری کتاب بلخی معروف به وطواط به تصحیح و اهتمام عباس اقبال آشتیانی، کتابخانه سنایی و کتابخانه طهری، تهران، ۱۳۶۲، صص ۳۹-۴۱

۱۳- المعجم فی معاییر اشعار العجم، شمس الدین محمد قیس رازی، به اهتمام مدرس رضوی، تهران، ۱۳۱۴، ص ۲۶۳

۱۴- اریاض الصنائع قطبشاهی، تألیف الفتی ساوجی، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، برگ ۴۸

۱۵- مکتب حافظ (با مقدمه بر حافظ شناسی) دکتر منوچهر مرتضوی، تهران، توس، ۱۳۶۵، صص ۲۵۷-۲۵۸

۱۶- حافظ نامه، ج ۲، ص ۹۷۲

۱۷- تاریخ جهانگشای جوینی، عطاملک علاءالدین بن بهاءالدین محمد بن شمس الدین جوینی، به سعی و اهتمام محمد بن عبدالوهاب قزوینی، ج ۳، تهران، بامداد و ارغنون، ۱۳۶۷، صص ۲۹۸-۲۹۹

۱۸- دیوان خواجوی کرمانی، به اهتمام و تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران، ۱۳۳۶، ص ۲۸۳

۱۹- کلیات عبید زاکانی، به اهتمام و تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران، ۱۳۳۶، ص ۳۸۳

۲۰- مکتب حافظ، ص ۴۶۲

۲۱- مقدمه دیوان سلمان ساوجی، بقلم ابوالقاسم حالت، تهران، ماه، ۱۳۷۱، ص ۷۵

۲۲- رساله همدانیه، ضمیمه مروج اسلام، به اهتمام دکتر پرویز اذکایی، همدان، دانشگاه بوعلی سینا، ۱۳۷۰، ص ۱۵۷